

بررسی دیدگاه فریقین درباره آیه شرح صدر*

محمد یعقوب بشوی**

چکیده

بسیاری از مفسران اهل سنت در ذیل آیه اول سوره انشراح، «*لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ*»، روایات مختلفی را در تفسیر آیه بیان نموده و توهم نموده‌اند که مراد از شرح صدر همان شکافتن شکم پیامبر صلی الله علیه و آله است. آنان این عمل شکافتن شکم و قلب پیامبر صلی الله علیه و آله را حداقل در پنج مورد استدلال نموده‌اند. در روایات اهل سنت تعارض شدیدی در مورد این عمل جراحی دیده می‌شود تعارض از حیث زمان و مکان، تعارض از حیث اینکه چه کسی یا کسانی این عمل جراحی را انجام داده‌اند و این که چه چیزی از شکم و قلب پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آوردند و چه چیزی را داخل قلبش گذاشته‌اند. همچنین تعارض این روایات با روایات مهر نبوت و آیات و نیز دهها اشکال دیگر. با توجه به شواهد فراوان قرآنی، روایی و تاریخی، این روایات پایه و اساس ندارد و طبق گفته برخی دانشمندان فریقین؛ جعلی و از اسرائیلیات است. و لذا از این روایات جز تمسخر گرفتن شخصیت پیامبر و توهین رسالت، چیزی عاید نمی‌شود.

واژه‌های کلیدی: شرح صدر، پیامبر، روایات، فریقین.

تاریخ تأیید: ۸۵/۰۸/۱۸

* تاریخ دریافت: ۸۵/۰۷/۱۴

** دانش‌پژوه دوره دکتری رشته تفسیر تطبیقی مدرسه عالی امام خمینی ره، قم.

بسیاری از دانشمندان تفسیری و حدیثی اهل سنت در ذیل آیه «*لم نشرح لك صدرک*»؛ روایاتی با مضامین مختلف آورده‌اند که چندین مرتبه سینه پیامبر صلی الله علیه و آله تحت عمل جراحی قرار گرفت و شکافته شد و از دل آن حضرت، حسد و کینه و شک و لکه سیاه بیرون انداخته شد، سپس دل و بطن وی شست‌و‌شو داده و ایمان و علم و حکمت را در آن گذاشته شده است. البته برخی دانشمندان شیعه هم این احادیث را از منابع اهل سنت نقل نموده، سپس با دیدگاههای متفاوتی با آنها برخورد کرده‌اند.

شق صدر از دیدگاه اهل سنت

بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت روایات شق صدر را بیان نموده و آن را نه تنها پذیرفته بلکه از آن دفاع هم نموده و آن را فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. آنان شرح صدر را همان شق صدر دانسته‌اند.

سیوطی در ذیل آیه «*لم نشرح*» روایاتی را از ابی بن کعب و او از ابوهریره نقل کرده است، ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: اولین چیزی که از امر نبوت دیدی چه بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را جمع و جور کرد و نشست و فرمود:

ای اباهریره (خوب) ستوالی کردی. من در صحرا بودم در حالی که بیست سال و چند ماه از عمرم گذشته بود. ناگهان از بالای سرم سخنی شنیدم. به بالا نظر کردم، مردی را دیدم که از مردی دیگر می‌پرسید: آیا این همان است؟ آن‌گاه هر دو به طرف من آمدند با چهره‌هایی که نظیر آن را هرگز در خلق ندیده بودم، و ارواحی که در خلق هیچ چنین چیزهایی ندیده بودم، و نیز جامه‌هایی که در خلق بر تن احدی ندیده بودم. آن دو نفر نزدیک من آمدند و آن‌قدر جلو آمدند که هر کدام یک بازوی مرا گرفت، ولی من تماس دست آنها با بازویم را احساس نمی‌کردم. در این حال یکی به دیگری گفت، بخوابانش، و او بدون فشار و یا کشیدن مرا خوابانید. سپس یکی به دیگری گفت: سینه‌اش را بشکاف، پس آن دیگری سینه‌ام را گرفت و آن را شکافت، و تا آنجا که خودم می‌دیدم خونی و دردی مشاهده نکردم. سپس آن دیگری به وی گفت: کینه و حسد را در آور، و او چیزی به شکل لخته خون در آورد و بیرون انداخت. باز آن دیگری گفت: رأفت و رحمت را در جای آن بگذار، و او چیزی به شکل نقره در همان جای دلم گذاشت، آن‌گاه انگشت ابهام دست راستم را تکان داد و گفت: برو. من برگشتم در حالی که احساس کردم به اطفال رقت و به بزرگسالان رحمت داشتم.

طهری

سیوطی در ذیل آیه «اقراء» از عایشه روایت آورده که پیامبر ﷺ در اعتکاف بوده است. وی از اعتکاف خارج می‌شود و سلام می‌شنود. فکر می‌کند که جن است. پیش خدیجه می‌آید و قصه را بیان می‌کند و خدیجه او را تسلی می‌دهد. روز دیگر جبرئیل را بر آفتاب می‌بیند که پرش مشرق و مغرب را گرفته است. آن حضرت از این صحنه می‌ترسد و راه خانه را در پیش می‌گیرد که جبرئیل در بین او و در منزل ظاهر می‌شود و وعده برای دیدار بعدی می‌گیرد. آن حضرت طبق وعده به محل دیدار می‌رود که جبرئیل آن حضرت را می‌گیرد و از پس گردن می‌خواباند و شکمش را می‌شکافت و هر چه خدا می‌خواهد از آن بیرون می‌آورد. سپس در ظرف طلا آن را می‌شوید، آن گاه به جای خود می‌گذارد. سپس بر پشت آن حضرت مهر می‌زند که پیامبر مس مهر را درک می‌کند. سپس به او می‌گوید: «اقرا باسم ربك الذی خلق...». در این روایت آمده که جبرئیل و میکائیل با هم آمدند و میکائیل در بین زمین و آسمان ماند و جبرئیل به زمین آمد و عمل جراحی را به تنهایی انجام داد.

برخی دانشمندان تفسیری و حدیثی اهل سنت در ذیل آیه «سبحان الذی اسرى بعده لیلاً من

المسجد الحرام» از انس روایتی آورده‌اند که خلاصه‌اش چنین است. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

من در مسجد الحرام خوابیده بودم که سه نفر نزد من آمدند. اولی گفت: او کدام است؟ وسطی گفت: از آنان بهترشان. دیگری گفت: خیرش را بگیر. آنان شب بعد و بدون هیچ مکالمه‌ای مرا نزدیک چاه زمزم بردند و جبرئیل شکم مرا شکافت و آن را با آب زمزم شست و شو داد... سپس مرا به معراج برد...^۴

طبق روایت دیگری که از انس آمده، این سه نفر پی‌درپی سه شب در مسجد نزد پیامبر ﷺ آمدند و مکالمه انجام دادند و در شب سوم بعد از اتمام مکالمه، پیامبر ﷺ را لب چاه زمزم بردند و بر پشت خوابانند و سپس داخل شکم او را شست و شو دادند. سپس تشتی مملو از حکمت و ایمان آوردند و آن را داخل شکم گذاشتند و سپس آن حضرت را به معراج بردند...^۵

روایت سومی از انس آمده که در آن صحبت از بیرون آوردن قلب پیامبر به بیان آمده و سپس قصه شستن آن و بردن به معراج. البته در این روایت آمده که پیامبر در حطیم بوده است یا در حجر در حال خوابیدن...^۶

در حدیث چهارمی که انس از ابوذر و او از رسول خدا ﷺ نقل کرده، این حادثه به جای مسجد الحرام در خانه پیامبر ﷺ اتفاق افتاده است. آن حضرت می‌فرماید:

من در مکه بودم که سقف خانه‌ام شکافته شد و جبرئیل نازل گردید. سینه مرا شکافت و با آب زمزم شست و شو داد. سپس یک تشت طلا مملو

از حکمت و ایمان آورد و به سینه من فرو ریخت و شکاف سینه‌ام را التیام داد. آن گاه دست مرا گرفت و به آسمان اول عروجم داد...^۷

باز از انس بن مالک آمده که می‌گوید: در دوران طفولیت، رسول خدا ﷺ که با اطفال سرگرم بازی بود جبرئیل آمد و او را گرفت و بر روی زمین خوابانید. سپس پهلویش را شکافت و قلبش را در آورد و از میان آن لخته خونی بیرون کرد و گفت: این سهم شیطان بود بر وجود تو. سپس قلب پیامبر را در میان یک تشت طلا با آب زمزم شست و جراحتش را التیام داد. آن گاه پیامبر را به جای خودش برگرداند. همبازیهای آن حضرت به نزد دایه‌اش حلیمه دویدند و خبر کشته شدن محمد ﷺ را به وی دادند. آن گاه به سوی پیامبر برگشتند و او را در حالی دیدند که انگشتش بریده بود. انس می‌گوید: «من اثر آن شکاف و جای بخیه را در سینه رسول خدا ﷺ می‌دیدم.»^۸

ارزیابی

این روایات از چندین زاویه قابل تعارض و مورد مناقشه است.

۱. اختلاف از نظر زمان

طهری

این روایات از نظر زمان با مغایرت‌های بسیار زیاد و غیر قابل جمع نقل گردیده است؛ زیرا در برخی از این روایات موضوع شکافتن سینه به دوران طفولیت رسول خدا ﷺ نسبت داده شده، اما برخی روایات وقوع چنین حادثه‌ای را در دو سالگی، چهار سالگی و پنج سالگی حکایت می‌کنند.^۹ در برخی دیگر از روایات این قصه در ده سالگی آن حضرت رخ داده است.^{۱۰} در بعضی روایات وقوع چنین حادثه‌ای در بیست سالگی رخ داده،^{۱۱} در برخی دیگر وقوع قصه در چهل سالگی و هنگام بعثت بوده^{۱۲} و در برخی دیگر این حادثه هنگام سفر معراج به وقوع پیوسته است. در برخی از ولایت نیز وقوع چنین حادثه‌ای در عالم ذر و روز میثاق دانسته شده است.^{۱۳}

لذا این قصه از حیث زمان به هیچ عنوان قابل جمع نیست و تعارض فراوان از این حیث در این روایات دیده می‌شود.

۲. اختلاف از نظر مکان

اختلافات عجیبی در این روایات از حیث مکان دیده می‌شود که به هیچ عنوان قابل جمع نیست و برای پی بردن به ضعف آنها دلیل محکمی است. از این حیث تناقض آشکار در مکان قصه دیده می‌شود.

الف) تناقض مکانی در روایات دوران کودکی

این روایات تعارض آشکار دارد. طبق نقل برخی روایات این حادثه در صحرا به وقوع پیوست.^{۱۴} برخی روایات آورده‌اند که این حادثه پشت خانه‌ها و هنگام چرانیدن گوسفندان اتفاق

افتاد.^{۱۵} طبق نقل برخی روایات دیگر، حادثه در درون وادی و هنگام بازی بچه‌ها با سرگین شتر به وقوع پیوست.^{۱۶}

طبق برخی دیگر از روایات، حادثه هنگام چرانیدن گوسفندان در پشت خانه‌ها و همراه برادر رضاعی پیامبر ﷺ اتفاق می‌افتد.^{۱۷} طبق نقل برخی روایات دیگر، این حادثه در محل نگهداری گوسفندان و در عالم تنهایی به وقوع پیوسته است.^{۱۸} در برخی دیگر، حادثه بدون ذکر مکان و هنگام بازی با بچه‌ها اتفاق افتاده است.^{۱۹} در برخی روایات نیز اتفاق این حادثه در بطحا ذکر شده است.^{۲۰}

ب) تناقض مکانی در روایات مبعث

در برخی روایات آمده که این حادثه در هنگام نزول سوره «علق» و در غار حراء به وقوع پیوسته است.^{۲۱} در برخی روایات آمده که جبرئیل روز قبل میان پیامبر و در منزلش از او تعهد گرفت و جای مخصوص معین شد و این عمل جراحی در آن قرارگاه صورت گرفت.^{۲۲}

در روایت دیگری آمده که پیامبر از نزد خدیجه بیرون می‌رود، سپس بر می‌گردد و وقوع چنین حادثه‌ای را به خدیجه تعریف می‌کند.^{۲۳} در برخی روایات مکان وقوع این حادثه صحرا ذکر شده است.^{۲۴} در برخی روایات حادثه در بیست سالگی واقع شده است.^{۲۵}

ج) تعارض مکانی در روایات معراج

در برخی روایات معراجیه آمده که در وقت وقوع این عملیات، پیامبر در مسجدالحرام خوابیده بود.^{۲۶} طبق برخی دیگر از روایات آن حضرت نزد حطیم بود یا نزد حجر در حال خوابیدن.^{۲۷} برخی از روایات می‌گویند این حادثه در حال خواب و بیداری اتفاق افتاد.^{۲۸} باز در بعضی از این روایات تصریح شده که رسول خدا ﷺ در خانه بوده و سقف خانه شکافته شده است.^{۲۹} در برخی از این روایات تصریح شده که تشتی از آب زمزم را آورده و قلب پیامبر را شسته‌اند،^{۳۰} اما در بعضی دیگر آمده است که آن حضرت را به کنار چاه زمزم برده و این عملیات در آنجا انجام شده است.^{۳۱}

برخی روایات مکان این حادثه را عالم در می‌دانند که ربطی به این دنیا ندارد.^{۳۲}

۳. تعارض در فاعل

در این گونه روایات تعارض فراوانی دیده می‌شود که چه شخصی یا اشخاصی این عمل جراحی را انجام داده‌اند. طبق نقل برخی روایات این عمل جراحی تنها توسط جبرئیل صورت پذیرفت.^{۳۳} برخی روایات می‌گویند این عملیات توسط سه نفر به وقوع پیوسته است. طبق این روایات آنان تحت طلای پُر از برف می‌آورند. یکی از آن سه نفر پیامبر ﷺ را به زمین می‌خواباند و سپس سینه‌اش را از اول می‌شکافد، سپس از همه امعا و احشا را بیرون می‌آورد و با آن برف

می‌شوید. سپس به جای خود بر می‌گرداند. سپس دومی می‌ایستد و دستش را در داخل آن می‌کند و قلب پیامبر ﷺ را بیرون می‌آورد. سپس قلب را می‌شکافد و از آن لخته سیاه رنگی را بیرون می‌اندازد. در دست او انگشتری است و طبق این روایت پیامبر می‌گوید: «توسط آن به قلبم مهر زد و از آن، دلجم از نور روشن شد و آن نور نبوت و رحمت بود. سپس قلبم را در جای خود برگرداند و من تا مدت‌ها سردی آن مهر را در قلب خودم درک می‌کردم.» سپس سومی بر می‌خیزد او دست خود را به جای عمل جراحی می‌مالد و به حکم خدا آن شکاف التیام پیدا می‌کند...^{۳۴}

در برخی روایت این عمل جراحی توسط دو مرد سفیدپوش انجام گرفته است.^{۳۵} در روایت عتبه بن عبدالسلمی از پیامبر ﷺ آمده که این عمل جراحی توسط دو پرنده مانند نسر عملی شد، آن هم در تنهایی بدون حضور احدی از مردم. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

من به همراه پسری از بنی سعد بن بکر در جای نگهداری گوسفندان توقف کردم. در این هنگام بود که دو پرنده چون کرکس پیش من آمدند و یکی به همراه خود گفت: این همان است. دیگری گفت: بلی، آن دو نزد من آمدند و مرا از پشت سرم گرفتند. سپس شکم مرا شکافتند. سپس قلب مرا در آوردند. در این هنگام یکی به دیگری گفت: به من آب برف بده، و با آن آب برف درون شکم مرا شست‌وشو دادند. سپس گفت: به من آب سرد بده، و با آن آب سرد، قلب مرا شست‌وشو دادند سپس گفت: سکینه را بیاور. سپس سکینه را در قلبم انداختند. سپس یکی از آن دو به همراهش گفت: بدوز. سپس آن را دوختند و بر آن مهر خاتم النبوه زدند!^{۳۶}

در روایت دیگر آمده که این عمل جراحی توسط دو ملک انجام گرفته است.^{۳۷} باز هم در روایتی آمده که جبرئیل و میکائیل آمدند، میکائیل بین زمین و آسمان نشست و جبرئیل به زمین آمد...^{۳۸}

۴. تعارض روایات از حیث شستن

درباره شستن قلب پیامبر اسلام ﷺ هم تعارض عجیبی در این روایات دیده می‌شود. در برخی روایات آمده که دو پرنده این عملیات را انجام دادند و به وسیله آب برف شکم آن حضرت را شست‌وشو دادند. سپس قلبش را با آب سرد شست‌وشو دادند.^{۳۹} در روایت دیگری آمده که جبرئیل با آب زمزم قلبش را شست‌وشو داده است.^{۴۰} باز در روایت دیگر آمده که دو مرد سفیدپوش قلب و بطن آن حضرت را با یخ شستند!^{۴۱} در یک روایت دیگر آمده که این عملیات جراحی توسط دو فرشته انجام گرفته و آن دو، شکم آن حضرت را با «غسل الاناء» و قلبش را با «غسل الملاء» شست‌وشو داده‌اند.^{۴۲}

روایت دیگری می‌گوید: «قلب پیامبر ﷺ را با طلا شست‌وشو داده است»^{۴۳}

طرح

۵. تعارض روایات درباره آنچه از قلب پیامبر بیرون آوردند!

در روایات مربوط به شق صدر پیامبر ﷺ درباره چیزی که از قلب پیامبر بیرون آوردند هم تعارض و اختلاف آشکاری دیده می‌شود. سهیلی می‌گوید: «شکم پیامبر دوبار شکافته شده است: یکی در صغر سن به خاطر ازاله سهم شیطان و بار دوم به خاطر اینکه قلبش را از ایمان و حکمت پر کنند.»^{۴۴}

در یک روایت آمده که «سیاهی قلب» را بیرون آورده‌اند.^{۴۵} در روایت حلیمه آمده که پیامبر فرمودند: «دو مرد سفید پس از شکافتن شکم، چیزی شبیه به لخته خون از وسط آن بیرون آوردند که من نمی‌دانستم چیست!»^{۴۶} در روایت ابوذر آمده که دو فرشته از شکم پیامبر «فعم الشیطان و علق الدم» را بیرون آوردند.^{۴۷} در روایت دیگر نیز ابوذر تعبیر «فعم الشیطان و علق الدم» آمده است.^{۴۸} در روایت عتبه بن عبد اسلمی آمده که دو پرنده پس از شکافتن شکم پیامبر ﷺ از آن قلب مبارک را بیرون می‌آورند، می‌شکافند و از آن دو علقه سیاه (علقتین سوداوین) بیرون می‌آورند.^{۴۹} در حدیث دیگر آمده که دو مرد در صحرا بعد از عملیات جراحی از قلب آن حضرت کینه و حسد و چیزی شبیه علقه را بیرون می‌آورند.^{۵۰} آلوسی روایتی را آورده که در آن آمده است که از شکم آن حضرت چیزی را بیرون آورده‌اند که معلوم نیست چیست.^{۵۱} در روایت خالد بن معدان آمده که از قلب پیامبر علقه سیاهی را بیرون آورده‌اند.^{۵۲} در روایت دیگری آمده که از قلب آن حضرت مغه سیاهی را بیرون آورده‌اند.^{۵۳}

در روایت مسلم آمده که علقه‌ای را از قلب پیامبر ﷺ بیرون می‌آورند و سپس جبرئیل خطاب به آن حضرت می‌گوید: «هذا خط شیطانك». ^{۵۴} اما در روایت سیوطی آمده است که می‌گوید: «فاه خرج ماشاء الله». ^{۵۵} طبرسی از انس روایت آورده که در شب معراج جبرئیل و میکائیل پس از شکافتن شکم آن حضرت، شک یا شرک یا ضلالت را با آب زمزم شستند.^{۵۶}

۶. تعارض روایات درباره چیزی که در قلب پیامبر می‌گذارند!

در اینجا نیز اختلاف و تعارض شدیدی درباره چیزی که در قلب مبارک پیامبر ﷺ می‌گذارند دیده می‌شود. در برخی روایات آمده که دوتا پرنده «سکینه» را در قلب پیامبر نهادند.^{۵۷} در روایت عبدالله بن جعفر از حلیمه آمده که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «دو مرد سفیدپوش شکم مرا شکافتند و چیزی در شکم انداختند که من نمی‌دانم آن چیست»^{۵۸} بازم در روایت شداد بن اوس آمده که «شخص سومی بر قلبم مهر زد و آن پر از نور شد و آن نور نبوت و حکمت بود.»^{۵۹}

در حدیث انس آمده که پس از شست‌وشو دادن قلب پیامبر در ظرف پر از طلا، آن را از ایمان و حکمت پر کردند.^{۶۰} در یک روایت آمده که جبرئیل ظرف پر از ایمان و حکمت را در قلبش ریخت.^{۶۱} در روایت ابوهریره آمده که مردی پس از شکافتن قلب پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به شکل نقره در قلبش می‌گذارد.^{۶۲} در روایت ابوهریره آمده که شب معراج جبرئیل و میکائیل آمدند و پس از عمل جراحی قلبش را از حلم، علم، ایمان، یقین و اسلام پر کردند.^{۶۳} اضطراب در این حد از گستردگی، خود دلیل بر بطلان این روایت است.

۷. تعارض روایات درباره مهر نبوت

در برخی روایات شق صدر، درباره مهر نبوت هم صحبت شده است که پس از عملیات جراحی، این عمل هم انجام گرفت. روایات در این مورد هم تعارض آشکار دارد، زیرا برخی روایات، مهر نبوت را مربوط به کودکی دانسته، برخی دیگر آن را در هنگام بعثت و برخی دیگر وقت معراج ذکر نموده‌اند. در روایت شدادبن اوس از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که مهر نبوت توسط نفر سوم از سه مرد بر قلب پیامبر زده شد و قلب پر از نور شد و آن نور، نور نبوت و حکمت بود. این مهر نبوت در کودکی بر قلبش زده شد؛ وقتی که آن حضرت همراه بچه‌ها با جله (بصرالبصیر) بازی می‌کرد این اتفاق افتاد.^{۶۴}

طبر

در روایت عتبه‌بن اسلمی آمده که این مهر نبوت در کودکی توسط یک پرنده مانند نسر بعد از دوختن قلب بر آن زده شده است.^{۶۵} در روایت عروه‌بن زبیر از ابوذر آمده که ابوذر از آن حضرت صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! چگونه دانستی که پیامبر هستی؟ و چگونه دانستی تا اینکه یقین پیدا کردی؟ پیامبر در پاسخ فرمود:

ای ابوذر! دو فرشته هنگامی پیش من آمدند که من در بطحای مکه بودم. یکی از آن دو به زمین آمد و دیگری در بین زمین و آسمان ماند. یکی به دیگری گفت: آیا همان است؟ گفت: این همان است. گفت: او را با یک شخصی وزن کن. گفت: وزن کردم و او بر یک مرد رجحان پیدا کرد. سپس گفت: او رابه ده نفر وزن کن. مرا با ده نفر وزن کرد و من سنگین تر شدم. سپس گفت، او را با صد نفر وزن کن. با صد نفر وزن کرد و من سنگینی‌ام بیشتر شد....

یکی به دیگری گفت: شکمش را بشکاف. سپس شکافته شد و از آن قلبم را بیرون آورد و از آن مغمر شیطان را بیرون آورد و لخته خون را و هر دو را به دور انداخت. سپس یکی به دیگری گفت: شکمش را با غسل الاناء و قلبش را با غسل الملاء شست‌وشو بده. سپس یکی به دیگری گفت: شکمش را بدوز. سپس شکم دوخته شد و مهر را در میان شانه قرار داد، همین‌طور که اکنون هست.^{۶۶}

در روایت دیگر این مهر توسط جبرئیل بر پشت پیامبر زده شد و این حادثه در وقت بعثت بود. بعد از زدن مهر جبرئیل گفت: «*اقرأ باسم ربك الذي خلق*». ^{۶۷} هنگام معراج هم بعد از عملیات جراحی مهر نبوت زده شد. صالحی شامی می‌گوید: «طبق روایات وارده مهر نبوت سه بار زده شده و این عمل سه مرتبه تکرار گشت: نزد حلیمه، وقت مبعث و هنگام معراج.» ^{۶۸} سیوطی از ابوهریره روایت آورده که شب معراج جبرئیل و میکائیل آمدند و پس از عمل جراحی، در بین دو شانه پیامبر مهر نبوت زدند. ^{۶۹}

البته باید توجه داشت که مهر نبوت همان علامتی است که در تورات و کتب پیشین به‌عنوان یک صفت و علامت نبی آخرالزمان مطرح شده است. حضرت عیسی عليه السلام اوصاف نبی آخرالزمان را بیان می‌کند و یکی از اوصاف را مهر نبوت بر شانه مبارک پیامبر صلى الله عليه وآله می‌شمارد. ^{۷۰}

در روایات گذشته آمده که مهر نبوت در کودکی توسط نفر سوم یا توسط یک پرنده پس از عمل جراحی بر قلب مبارک زده شده است. حال آنکه ما در روایات فریقین داریم که پیامبر در صغر سن همراه عمویش به شام مسافرت می‌کند و در بین راه بحیرای راهب متوجه علامات نبوت در آن حضرت می‌شود و طبق نقل کتب پیشین، علامت مهر نبوت را در میان دو شانه حضرت می‌بیند و به ابوطالب عليه السلام از نبوت وی خبر می‌دهد. ^{۷۱}

همین‌طور در برخی از روایات آمده است: در هنگامی که پیامبر چهار ساله بود، گروهی از حبشه می‌آیند و مهر نبوت را بر شانه‌اش می‌بینند و گواهی به پیامبری‌اش می‌دهند. ^{۷۲} بر طبق برخی روایات دیگر مهر نبوت هنگام ولادت همراه پیامبر بود. ^{۷۳} عبدالله بن عباس از پدرش روایت آورده که عباس هنگام ولادت پیامبر، نزد آمنه می‌رود و در آن زمان مهر نبوت را بر شانه مبارک وی ملاحظه می‌کند. ^{۷۴} در یک روایت دیگر آمده که در مکه شخصی یهودی به نام یوسف بود که در شب ولادت پیامبر علامت عجیبی را مشاهده می‌کند و به خانه آمنه می‌آید و مهر نبوت را بر شانه پیامبر می‌بیند. در این هنگام است که وی غش می‌کند. پس از افاقه می‌گوید: نبوت از بنی اسرائیل بیرون رفت. ^{۷۵}

این‌گونه روایات فریقین تاکید دارند که مهر نبوت هنگام ولادت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله همراه آن حضرت بوده و مردم آن را می‌شناخته‌اند و حتی اهل کتاب مهر نبوت را علامت نبوت آن حضرت می‌دانسته‌اند. این روایات ناقص روایاتی است که پیدا شدن مهر نبوت را در کودکی پس از عمل جراحی یا هنگام بعثت بعد از عمل جراحی یا وقت معراج بعد از عمل جراحی معرفی می‌کند. این روایات دلالت بر بی‌اعتبار بودن مهر نبوت دارند و متن آنها بسیار وهن‌آلود و مشتمل بر خرافات است. به‌ویژه روایتی که می‌گوید این مهر توسط دو پرنده زده شد، جز خرافه‌بودن داستان پیامبر و

زیر سؤال بردن نبوت آن حضرت نتیجه‌ای ندارد. لذا صحیح آن است که مهر نبوت هنگام ولادت همراه پیامبر بوده و مردم آن را به‌عنوان علامت نبوت می‌شناخته‌اند.

برخی دانشمندان شیعه و اهل سنت این روایات را جعلی و از اسرائیلیات می‌دانند. دانشمند اهل سنت، قاضی عبدالجبار، می‌گوید:

حاصل چنین روایتی این است که قبل از نبوت در صغر سن اتفاق افتاد و لازمه آن تقدم معجزه بر نبوت است و آن جایز نیست. به‌علاوه، حدیث شست‌وشو دادن و داخل نمودن رافت و رحمت و ایمان و حکمت اشکال دارد، زیرا شستن در تکامل امور روحانی اثری ندارد و این شستن تنها در مورد امور جسمانی است که از جسم ازاله آلودگی می‌کند.^{۷۶}

دانشمند صاحب اهل سنت، محمدعبده، نیز این روایت را رد کرده و همچنین محمد ابوریه هم این روایت را از اسرائیلیات می‌داند.^{۷۷} از دانشمندان شیعه، شیخ طبرسی بعد از نقل این روایت می‌گوید:

دلیل بطلان مثل شکافته شدن سینه پیامبر و شست‌وشوی آن از گناه و بدیها این است که پیامبر ﷺ پاک و پاکیزه از هر عیب و بدی آفریده شد و به علاوه چگونه ممکن است قلب با شست‌وشوی ظاهری از گناه و اعتقاد سوء که یک امر درونی و روحی است پاک شود؟!^{۷۸}

علامه جعفر مرتضی عاملی نیز این قصه را از اسرائیلیات دانسته است.^{۷۹}

۸. تعارض با آیات

در این روایت آمده که با عمل جراحی سهم شیطان از وجود پیامبر اکرم ﷺ برداشته شده است. این دیدگاه خلاف قرآن است، زیرا شیطان، انسان را مجبور به انجام گناه نمی‌کند و او اصلاً این قدرت را ندارد. شیطان، تنها به طرف گناه دعوت می‌کند: «و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجتم لی». ^{۸۰} همین‌طور قرآن نفوذ شیطان را بر بندگان نیک نفی می‌کند و می‌فرماید: «انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون». ^{۸۱} باز هم قرآن می‌فرماید:

قال ربّ بما أغویتني لأزیننّ لهم فی الأرض ولاغویبهم أجمعین إلاّ
عبادک منهم المخلصین قال هذا صراط علیّ مستقیم انّ عبادی لیس لک
علیهم سلطان إلاّ من اتبک من التاوین.^{۸۲}

خداوند در این آیات صریحاً عجز شیطان را در مقابل بندگان خالص شده خدا نشان می‌دهد و از قول شیطان می‌آورد که «لا عبادک منهم المخلصین». شیطان ناتوانی خود را در مقابل عباد مخلصین اعلام می‌کند. همین‌طور خداوند هم به شیطان می‌فرماید: «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان»؛ لذا شیطان را بر دل انبیا راهی نیست.

طبر

دانشمند اهل سنت، ابوریه، بعد از آوردن برخی از این آیات و نقل قصه می‌گوید: چگونه اینان کتاب خود را به‌وسیله سنت ظنیه و احادیث متواتر را با اخبار آحاد که فقط مفید ظن است، دفع می‌کنند؟^{۸۳}

علامه جعفر مرتضی عاملی پس از ذکر آیه ۹۹ سوره نحل می‌گوید:

بدیهی است که پیامبر اسلام ﷺ از شایسته‌ترین مؤمنین و توکل‌کنندگان بود. پس با این وجود چگونه سلطه شیطان بر آن حضرت تا زمان معراج ادامه یافت؟! آیا می‌توان منبع بدی و شرارت در وجود انسان را یک غده جسمانی و یا لخته خونی در قلب دانست که با یک عمل جراحی، انسان از آن نجات یابد؟ و اگر این‌طور باشد تمامی افراد شرور و گنهکار خواهند توانست با یک عمل جراحی و خارج نمودن چنین غده‌ای به افراد نیکوکار و شایسته تبدیل شوند! یا شاید مقصود چنین جاعلینی آن بوده که این غده یا لخته خون را خداوند تنها به رسول الله ﷺ اختصاص داده و در میان تمامی انسانها تنها او بود که به چنین غده‌ای گرفتار آمده است! حال آنکه باید پرسید چرا تنها آن حضرت به چنین امری مبتلا شده است و نه دیگران؟ اساساً چرا خداوند پیامبرانش را چنین عذاب می‌کند و او را در معرض چنین دردهایی قرار می‌دهد، بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشند؟ آیا امکان نداشت او را بدون آن نقطه سیاه خلق نماید؟ آیا این روایت نشانگر آن نیست که پیامبر ﷺ برای انجام خیر مجبور بوده و هیچ اراده و نقشی از خود نداشته است؛ چرا که نصیب شیطان را به طور جبری و با عمل جراحی از وی دور داشته‌اند! چرا این جراحی تنها به پیامبر ﷺ اختصاص یافته و برای هیچ‌کدام از پیامبران پیشین رخ نداده است؟ آیا معقول است که چون پیامبر اسلام ﷺ برترین انبیاست بدان عمل جراحی نیاز داشته است؟ در این صورت دیگر او چگونه اکمل و افضل آنان خواهد بود؟ یا اینکه شیطان در آنان نیز نصیبی داشته، اما چون ملائکه هنوز عمل جراحی را فرا نگرفته بودند، نتوانستند آن لکه‌های شیطان را از آنان خارج سازند؟!^{۸۴}

۹. آمنه این روایات را انکار می‌کند

با توجه به روایات شق صدر، به‌دست می‌آید که اولین کسی که وقوع چنین عملی و تسلط شیطان را بر وجود و قلب نبی اکرم ﷺ انکار می‌کند و از او دفاع می‌نماید، مادر گرامی‌اش حضرت آمنه علیها السلام است. آلوسی، مفسر اهل سنت، مکالمه آمنه با حلیمه را به نقل تاریخ‌نگاران آورده است. خلاصه آن مکالمه چنین است که بعد از انجام عمل جراحی، حلیمه پیامبر ﷺ را نزد مادرش آمنه می‌آورد. آمنه با تعجب می‌پرسد: تو با اصرار فراوان این کودک را از من گرفته بودی، چرا او را برگرداندی؟ حلیمه اول بهانه می‌آورد، اما در آخر قصه شق صدر را مفصل به وی توضیح می‌دهد. آمنه در این هنگام به حلیمه می‌گوید: آیا از شیطان بر وی بیمناکی؟ حلیمه می‌گوید: آری، آمنه

به وی می‌گوید: «والله ما للشيطان عليه سبيل»؛ به خدا سوگند شیطان بدو راهی ندارد، ولی فرزند مرا داستان دیگری است...^{۸۵}

علامه طباطبایی در تفسیر خود، در ذیل آیه اول سوره اسراء، پس از قبول صحت این روایات می‌گوید: «قصه شق الصدر پیامبر نیز مانند رؤیت و دیدن بهشت نوعی تمثیل بوده است.» وی در ادامه می‌گوید: «واقع شدن چنین تمثیلاتی در ظواهر کتاب و سنت (زیاد است) که راهی برای انکار آنها وجود ندارد.»^{۸۶}

باید گفت این روایات با احادیث صحیح شیعیه تفاوت اساسی دارد که همگی عصمت را برای پیامبر ثابت می‌کنند. به نظر می‌رسد قول به تمثیل با متن روایاتی که در منابع اهل سنت آمده نیز قابل جمع نیست و سازگاری ندارد. در برخی روایات آمده که بعد از انجام عملیات جراحی این خبر را برای حلیمه آوردند که محمد کشته شده است. آنان سراسیمه به محل حادثه می‌روند و پیامبر را با رنگ پریده می‌یابند: «و هو منتقع اللون»^{۸۷} همچنین در برخی روایات آمده که انس بن مالک راوی احادیث متعدد درباره شق صدر می‌گوید: «فقد كنت ارى اثر خلك المخيط في صدره صلى الله عليه وسلم»^{۸۸} و من اثر همان بخیه را بر سینه پیامبر ﷺ می‌دیدم.

بنابراین با توجه به این روایات بحث تمثیل و تمثیل از بین می‌رود. به علاوه اضطراب در متن حدیث، دیگر مجالی برای توجیه کسی نمی‌گذارد. این روایات جعلی و افسانه‌ای در منابع اهل سنت ریشه روایی و تاریخی دارد.

الف. ریشه روایی

ریشه‌های روایی قصه «شق الصدر» در کتابهای معتبر اهل سنت یافت می‌شود. بخاری در صحیح از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر فرمود:

قل بن آدم يطعن الشيطان في جنبه باصمبه حين يولد، غير عيسى عليه السلام بن مريم، ذهب يطعن فطن في الحجاب؛^{۸۹} هر کدام از فرزندان آدم عليه السلام به دنیا می‌آید، شیطان انگشتی به پهلویش می‌زند، غیر از عیسی بن مریم که چون خواست به او انگشت بزند حجاب بر او زده شد و انگشت (شیطان) به حجاب اصابت کرد.^{۹۰}

در روایتی دیگر آمده که پیامبر ﷺ فرمود:

ما من بنی آدم مولود إلا یسه الشيطان حين یولد فیستهل صارخاً من مس الشيطان غیر مريم و ابنها؛^{۹۱}

مولودی از فرزندان آدم به دنیا نمی‌آید، مگر اینکه شیطان به هنگام تولد او را لمس نماید، مگر مریم و فرزندش.

دانشمند اهل سنت، محمود ابوریه، همه این روایات را از اسرائیلیات دانسته و آنها را رد کرده

است.^{۹۲}

طهری

علامه جعفر مرتضی عاملی در این باره می‌گوید:

حقیقت این است که این روایات ماخوذ از - داستانهای - زمان جاهلیت است. در کتاب «*اغاثی*» افسانه‌ای آمده که مفادش چنین است: امیه بن ابی ملت در خواب دید، دو پرنده آمدند، یکی در باب خانه نشست و دیگری داخل شد، قلب امیه را شکافت و سپس آن را برگرداند. پرنده دیگری به آن - پرنده - گفت: آیا دریافت کردی؟ گفت: آری، گفت: آیا تزکیه شد؟ گفت: قبول نکرد. سپس قلب را به محلش بازگرداند. آن‌گاه عمل شکافتن سینه چهار بار برای او یعنی امیه بن ابی صلت تکرار شد.^{۹۳}

به نظر وجود خرافات و افسانه‌هایی چون داستان امیه بن ابی صلت و روایات جعلی دیگر چون مس شیطان زمینه را برای نقل و جعل روایاتی در مورد شق صدر پیامبر ﷺ فراهم آورده است. لذا ذکر این دو پرنده در داستان شق صدر پیامبر ﷺ و همین‌طور شکافتن سینه توسط پرنده و همچنین تکرار این عمل در چندین دفعه قابل دقت و تأمل است.

شرح صدر

در آیه آمده است «*لم نشرح لك صدرك*»؛ آیا سینه تو برایت گشاده نساختیم؟ دانشمندان شیعه و سنی شرح صدر را توضیح داده‌اند. شرح صدر در اصل ربطی به شق صدر ندارد. منظور از شرح صدر معنای کنایی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر ﷺ است و این توسعه می‌تواند مفهوم گسترده‌تری داشته باشند که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل می‌گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجتها و کارشکنیهای دشمنان و مخالفان را در بر می‌گیرد.^{۹۴} خود شرح در اصل به معنای گشودن و گسترش بخشیدن به دل با برداشتن چیزهایی است که مانع از دریافت و احساس آن می‌گردد. از شادمانی قلب به گشایش و باز شدن دل، و از اندوه دل به گرفتگی آن تعبیر می‌گردد. همین تناسب توسعه دادن به روح را که می‌تواند گسترش دانش از راه وحی، و گسترش اخلاقی و انسانی نظیر تحمل، مدارا، پایداری و شکیبایی را شامل گردد، به «شرح صدر» تعبیر می‌کنند.^{۹۵}

مودودی می‌گوید: شرح صدر در قرآن به دو معناست:

۱. از اضطراب ذهنی و تردید منزه شود و در یابد که راه حق همان اسلام است و همچنین عقاید، اصول اخلاق، تمدن، احکام و هدایتی که اسلام به انسان داده، صحیح است: «*انمن شرح*

الله صدره للاسلام».^{۹۶}

۲. موسی می گوید: «رب انی اخاف ان یکذبون و یضیق صدری».^{۱۷} سپس وی دعا می کند: «رب اشرح لی صدری».^{۱۸} در اینجا مراد از شرح صدر، همت بلند است؛ اینکه آدم بلند همت شود، در ادای وظیفه تعلل نکند، بلکه برای ادا نمودن وظیفه سنگین نبوت در او همت و طاقت به وجود بیاید. سپس در ادامه می گوید: در آیه «الم نشرح» هر دو معنا ملحوظ است. قبل از نبوت، آن حضرت یهود، نصارا و مشرکین عرب را همه در راه باطل تصور می کرد. لذا بسیار مضطرب و در تردید زندگی می کرد که خدا به او نبوت داد و راه راست را برای او گشایش داد و به او اطمینان قلبی داد. طبق معنای دوم، خداوند همراه اعطای نبوت به او همت اولوالعزمی و وسعت قلبی داد که برای انجام وظیفه رسالت لازم بود.

البته باید توجه نمود که شرح به معنای «شق صدر» نیست. مودودی در این باره می گوید: طبق قواعد زبان عربی، «شرح صدر» به هیچ عنوان به معنای «شق صدر» نمی آید. لذا آلوسی در *روح المعانی* می گوید: «هل الشرح فی الایة علی شق الصدر ضعیف عند المحققین».^{۱۹} وی اثبات شق صدر از این آیه را رد نموده است.

شرح صدر در قرآن

در قرآن مجید شرح صدر در مورد امور معنوی به کار رفته است:

فمن یرد الله ان یردیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله
 یجعل صدره ضیقاً حرجاً لانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس
 علی الذین لا یؤمنون.^{۲۰}

در این آیه «شرح صدر» در مقابل «ضیق صدر» به کار رفته و منظور از آن هدایت و گشایش و راهنمایی به سوی اسلام است و مراد از «ضیق صدر» گمراهی و در تنگنا قرار گرفتن است: «أفمن شرح الله صدره للإسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله أولئک فی ضلال مبین».^{۲۱} قرآن خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید: «فلعلک تارك بعض ما یوحی إلیک وضائق به صدرك أن یقولوا لولا أنزل علیه کتور أو جاء معه ملک إنما أنت نذیر والله علی کل شیء وکیل».^{۲۲} برخی مفسران روایاتی درباره این آیه آورده اند که پیامبر ﷺ، علی علیه السلام را وصی، خلیفه و جانشین خود قرار داد و این را از خدا خواست و خدا قبول کرد و منافقین از این خبر عصبانی شدند...^{۲۳}

به هر حال، برخی چیزهایی وجود داشت که بعد از وحی بر پیامبر سنگینی می کردند و در آیه دیگر خداوند از آنها خبر می دهد: «و لو لقد نعلم انک یضیق صدرك بما یقولون».^{۲۴}

طهری

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

خداوند به موسی علیه السلام خطاب می‌کند: «و اذ ناری ربك موسى ان اتت القوم الظالمين قال رب ائني أخاف أن يكتفون ويضيق صدري ولا ينطلق لساني فأرسل إلى هارون»^{۱۰۵} در سوره طه خداوند دعای موسی را کاملاً آورده است. خداوند به موسی دستور مبارزه با طاغوت می‌دهد: «اذهب إلى فرعون إنه طغي»^{۱۰۶} در مقابل این دستور مبارزه با طاغوت موسی از خداوند کمک می‌خواهد: «قال رب اشرح لي صدري ويسر لي أمري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيراً من أهلي هارون أخى اشدد به أزرى وأشركه في أمري كي نسبحك كثيراً ونذكرك كثيراً»^{۱۰۷}.

دانشمندان تفسیری اهل سنت روایتی را از ابوذر آورده‌اند که گفت: با رسول الله صلی الله علیه و آله، نماز ظهر گزاردیم و سائلی در مسجد چیزی خواست و کسی به او کمک نکرد. در آن هنگام سائل دستش را به سوی آسمان دراز کرد و گفت: پروردگارا! تو گواه باش که من در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم و احدی به من چیزی نداد. علی علیه السلام در حال رکوع بود و با انگشت راستش که در آن انگشت بود، به سائل اشاره کرد. سائل به سوی علی علیه السلام آمد و انگشتش را در آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله (این حالت را) دیدند و مشغول دعا شدند: اللهم ان اخي موسى سألك فقال: «...رب اشرح لي صدري» الی قوله «و اشركه في امری»^{۱۰۸} فانزلت قرآنا ناطقا «...مسنشد عضدك بأخيك و يجعل لكما سلطانا...»^{۱۰۹} اللهم و انا محمد نبيك و صفيك فاشرح لي صدري و سيري امر و اجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشدد به ظهري... ابوذر می‌گوید: به خدا سوگند! هنوز دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد، بخوان: «انا وليكم الله و رسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكوة و هم راعون»^{۱۱۰} آیه ولایت هم طبق دهها روایت فریقین در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است.^{۱۱۱}

دانشمند معروف اهل سنت، ابوجعفر اسکافی، از اسماء بنت عمیس روایت آورده که گفت: ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: لا قولن اليوم كما قال اخي موسى صلی الله علیه و آله: اللهم اغفر لي ذنبي، و اشرح لي صدري، و اجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشدد به أزرى، و اشركه في امری، كي نسبحك كثيراً، و نذكرك كثيراً، إنك كنت بنا بصيراً» سپس وی ادامه می‌دهد: «گواه باشید که بی‌شک خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را اجابت نمود و به آن حضرت دستور داد که این مسئله را برای امت آشکار کند و در حجة الوداع تأکید کند و اعلام نماید تا بز مردم اتمام حجت کند و عذر و

بهانه‌های نواصب و مرجئه را از بین ببرد. سپس آن حضرت برای خطبه قیام نمود و فرمود:
 «الست أولى بالمؤمنين في انفسهم؟ قالوا: اللهم نعم. فقال: ألتست أولى بكل مؤمنة من نفسها؟ قالوا:
 اللهم نعم. فأخذ بيد علي و قال: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من
 عاداه.»^{۱۱۲}

سیاق آیات سوره انشراح هم کاملاً این روایات را تأیید می‌کند و این سوره در مقام منت
 است. اول سوره با آخر آن در سیاق واحدی قرار دارد. این سوره مورد بی‌توجهی مفسران قرار
 گرفته و تفاسیر عجیبی از این سوره ارائه داده شده است.

برخی تفسیر آیه اول را همان «شق صدر» قرار داده‌اند که هیچ مبنای عقلی و روایی
 صحیح ندارد. اما معنای صحیح آیه در برخی تفسیر اهل سنت آمده است. البته به این دسته
 روایات توجه کافی نشده است. ابن عباس در تفسیر آیه «الم نشرح لك صدرك» می‌گوید: «شرح الله
 صدره للاسلام.»^{۱۱۳} از حسن روایت شده که درباره این گفت: «سینه‌اش را از حلم و علم پر
 نمود.»^{۱۱۴}

درباره آیات دیگر هم تفاسیر مختلفی وجود دارد درباره آیه «و وضعنا عنك و زرك» از مجاهد
 چنین روایت آمده است: «گناه تو را که بر پشت تو سنگینی می‌کرد برداشتم.»^{۱۱۵} برخی از این
 آیه بر معصیت انبیا استدلال نموده‌اند.^{۱۱۶}

برخی مفسران اهل سنت در تفسیر آیه می‌گویند: در ایام جاهلیت از پیامبر ﷺ خطاهایی سرزده
 بود که بعد از نبوت، فکر آن گناهان او را بسیار مضطرب کرده بود و خدا با نازل کردن آیه گفت: ما
 گناه شما را عفو کردیم.^{۱۱۷} البته این استدلال سخیف و خفیفی است و به هیچ وجه با سیاق آیه
 منطبق نیست. همچنین صدها روایت معتبر فریقین مخالف این استدلال است. خود قرآن زندگی
 قبل از نبوت پیامبر ﷺ را برای عموم مردم به عنوان تحدی مطرح کرده است. چنان که می‌فرماید:
 «فقد لبثت فيكم عمراً من قبله أفلا تعقلون.»^{۱۱۸} اگر پیامبر اکرم ﷺ قبل از نبوت گناه انجام داده بود،
 دیگر نمی‌توانست با مردم مکه تحدی کند. تحدی نمودن پیامبر درباره گذشته خودش بزرگ‌ترین
 دلیل بر پاکیزگی آن حضرت است.

مفسران همچنین درباره آیات دیگر سوره مانند «فاذا فرغت فانصب» هم دست به تأویلات
 عجیبی زده‌اند. برخی گفته‌اند: «هرگاه از واجبات فارغ شدی، به نمازهای مستحب بایست.»^{۱۱۹} باز
 هم برخی گفته‌اند: «هرگاه از نماز فارغ شدی به دعا پرداز.»^{۱۲۰} برخی دیگر گفته‌اند: «هرگاه از
 جنگ فارغ شدی، در عبادت بکوش.»^{۱۲۱} و «هرگاه از دنیای فارغ شدی به آخرت به پرداز...»^{۱۲۲}

طهری

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

باید توجه داشت که این سوره از اول تا آخر وحدت سیاق دارد و در مقام منت‌گذاری است. لذا مکی بودن سوره کمی مشکل به نظر می‌رسد چون پیامبر در مکه حال خوشی نداشت تا اینکه مجبور به هجرت می‌شود. البته برخی دانشمندان اهل سنت این سوره را مدنی دانسته‌اند.^{۱۲۳} همچنین مفسر بزرگ شیعه، علامه طباطبایی (ره)، مدنی بودن سوره را ترجیح داده است، ولی وی دلیل مدنی بودن این سوره را سیاق آیات می‌داند.^{۱۲۴}

طبق صریح برخی از آیات، آن حضرت در مکه ضیق صدر داشت و نه شرح صدر: «فلعلک تارك بعض ما یوحى الیک و ضائق به صدرك ان یقولوا لو انزل علیه کثر اوجاء معه ملک».^{۱۲۵}

همین‌طور در آیه دیگر می‌فرماید: «و لقد نعلم انک یفیک صدرك بما یقولون».^{۱۲۶} همین‌طور پیامبر

اکرم ﷺ دعای «رب اشرح لی صدری... واجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اشدد به ظهری...» را در مدینه در مسجد خواند و خداوند در پاسخ به این دعای پیامبر ﷺ آیه ولایت «انما ولیکم الله و

رسوله والذین یمعون الصلاة و یؤتون الزکوة و هم راکعون» را در شأن امیرالمؤمنین حضرت

علی ﷺ نازل کرد.^{۱۲۷} این آیه هم طبق نظر مفسران شیعه و اهل سنت مدنی است.^{۱۲۸} معنا ندارد

خداوند از یک طرف بگوید: «الم نشرح لک صدرك» و از طرف دیگر پیامبر ضیق صدر داشته باشد

و از خداوند شرح صدر را بطلبد: «رب اشرح لی صدری». بنابراین سوره مدنی است و خداوند به

وسیله ولایت علی ﷺ سینه پیامبر را گشاده همان‌طور که سینه موسی ﷺ را با خلافت

هارون ﷺ وسعت داده، با وزیر قرار دادن علی ﷺ سنگینی امر رسالت را سبک کرده و نام پیامبر

را به وسیله علی ﷺ بلند و مرتفع نموده است. سپس خداوند آسانی را بعد از سختی و سختی را

بعد از آسانی یادآوری می‌کند و سپس به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد بعد از فراغت از آخرین حج،

علی ﷺ را به خلافت منصوب کند: «فاذا فرغت فانصب» و سپس برای دیدار به خدا آماده شود:

«و الی ربک فارغب». در منابع شیعه روایات بسیاری بر همین مطلب دلالت می‌کند.

امام صادق ﷺ در تفسیر آیه «الم نشرح لک صدرك» فرمود: «لولا یمه امیرالمؤمنین»؛^{۱۲۹} با

اعلام ولایت علی ﷺ سینه مبارک پیامبر ﷺ گشایش داد. در روایت دیگری در تفسیر آیه «و

وضعنا عنک و زرک» آمده که به واسطه علی ﷺ سنگینی جنگ را برداشت.^{۱۳۰} درباره آیه «فاذا

فرغت فانصب» آمده که معنای آیه این است: «هنگامی که از حجة الوداع فراغت یابی علی ﷺ

را منصوب کن».^{۱۳۱} از امام صادق ﷺ روایت شده است: «فاذا فرغت» من نبوتک فانصب علیاً»^{۱۳۲}

از امام صادق علیه السلام در روایت دیگری آمده که فرمود: «ام نشرح لك صدرك» بعلى علیه السلام و وضعنا عنك وزرك الذى انتقض ظهرك فاذا فرغت من نبوتك «فانصب» علیاً علیه السلام وصياً «والى ربك فارغب» فى ذلك. ^{۱۳۳} برخی روایات دیگر بعد از حکم نصب امیرالمؤمنین، از اعلان ولایت او توسط پیامبر در میدان غدیر خم حکایت دارد. ^{۱۳۴}

باید توجه داشت در قرآن مجید مراد از قلب، قلب مادی نیست، همین طور مراد از «شرح صدر» هم مادی نیست. بسیاری از دانشمندان فریقین «صدر» را همان قلب قرآنی گرفته‌اند. ^{۱۳۵} همچنین ایمان، علم و حکمت هم از امور مادی نیست و گرنه این همه مشقت در تحصیل علم و همت لازم نبود، بلکه با یک عمل جراحی می‌شد افراد عالم، حکیم و با ایمانی را به وجود آورد. این روایات «شق صدر» اساس نبوت را به باد مسخره گرفته است. حتی در برخی عبارتهای این گونه روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله را بعد از بعثت هم به گونه‌ای نشان می‌دهد که در قلبش شک و شرک وجود داشته است.

اما هیچ یک از انبیای الهی نیاز به عمل جراحی نداشتند. حضرت عیسی علیه السلام بعد از تولد ادعای پیامبر می‌کند: «انى عبدالله اتانى الكتاب و جعلنى نبياً». ^{۱۳۶} وی در کودکی صاحب کتاب، بنده خدا و نبی معرفی می‌شود. آیا پیامبر ما که از همه انبیا افضل است نیاز به عمل جراحی دارد؟ این عمل هم از دو سالگی شروع می‌شود و هر بار سهم شیطان، شک، شرک، حسد و کینه را از دل وی بیرون می‌آورد و به جای آنها ایمان، علم و حکمت را می‌گذارد. عمل جراحی صورت می‌گیرد، اما باز هم نتیجه نمی‌دهد. بار سوم خداوند این عمل جراحی را در بیست سالگی پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌دهد، اما باز هم موفق نمی‌شود و بار چهارم هنگام بعثت عمل جراحی می‌کند. اما بعد از بعثت هم کینه و حسد در قلب او باقی می‌ماند و خداوند مجبور می‌شود چندین سال بعد از بعثت هم در شب معراج، برای پنجمین بار عمل جراحی قلب پیامبر را ادامه دهد و با آب زمزم شکم و قلبش را بشوید و با ایمان و حکمت آن را پر کند! این چه پیامبری است که بعد از بعثت هم آلوده به شرک، حسد و کینه است؟ آیا می‌توان کینه، حسد، شک و شرک را با آب زمزم شست و شو داد؟ اگر ممکن نیست چرا درباره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین اعتقادات ویرانگری داشته باشیم؟ چرا عصمت او را وارونه نشان دهیم؟

این روایات همان طور که از حیث متن و دلالت بسیار متعارض و ضعیف است، از حیث سند هم بسیار ضعیف است. راویان این احادیث، کسانی چون عروه بن زبیر، زهری، شداد بن اوس و ابوهریره و... هستند که دانشمندان رجالی فریقین برخورد خوبی با آنان ندارند و به روایات این افراد اعتماد نمی‌کنند. یکی از دانشمندان اهل سنت، قاضی عیاض می‌گوید: روایت شریک از انس

طرح

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

درباره معراج «فیه منکره». حدیث انس غیر از این طریق، یک مرتبه از صعصعه در کتاب مسلم از مالک بن صعصعه نقل شده و او یک مرتبه می گوید ابوذر چنین گفته است و درباره معراج هم می گوید حدیث ام هانی صحیح است که معراج از خانه وی شروع شده است.^{۱۳۷} لذا از این طریق، روایاتی که معراج را در کنار آب زمزم، حطیم، حجر یا مسجد می داند صحیح نیست. بطلان روایات شق صدر چنان واضح است که نیاز به بررسی سندی هم پیدا نمی کند. ما پیامبری داریم که نیاز به عمل جراحی ندارد تا از این طریق به جبر کار نیک کند. پیامبر ما قبل از بعثت هم نبی بوده است. طبق نقل دانشمندان شیعه و سنی، خود آن حضرت فرموده است: «كنت نبياً و آدم بین الماء والطين».^{۱۳۸} نبی ما قبل از حضرت آدم علیه السلام هم نبی بوده و ارتباط با عالم ملکوت داشته و در عالم ملکوت بوده است. در روایت دیگری آمده است که میسرۃ الفخر می گوید: «قلت لرسول الله متی كنت نبياً قال: و آدم بین الروح و الجسد» حاکم نیشابوری بعد از نقل این روایت می گوید: این حدیثی «صحیح» است.^{۱۳۹}

این روایت را برخی دانشمندان دیگر اهل سنت هم نقل کرده اند. کسانی چون مبارکفوری،^{۱۴۰} ابن ابی شیبیه،^{۱۴۱} طبرانی،^{۱۴۲} سیوطی،^{۱۴۳} متقی هندی،^{۱۴۴} عجلونی،^{۱۴۵} شوکانی،^{۱۴۶} ابن سعد،^{۱۴۷} امام بخاری،^{۱۴۸} ابن اثیره،^{۱۴۹} منزی،^{۱۵۰} ذهبی،^{۱۵۱} ابن حجر عسقلانی^{۱۵۲} و ابن کثیر مشقی^{۱۵۳} از آن جمله اند. این روایات معتبر نزد فریقین، روایت شق صدر را به چالش می کشد و همچنین موافق عقل و نقل است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتها:

۱. انشراح: ۱.
۲. الدر المنثور، دارالمعرفة، ۱۳۶۵، بی جا، ج ۶ ص ۳۶۳.
۳. همان، ۳۶۹.
۴. همان، ج ۴، ص ۱۳۹.
۵. همان.
۶. همان.
۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۸. نیشابوری، محمد بن مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
۹. احمد مقریزی، متاع الأسماء، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۳.
۱۰. آلوسی، محمود، روح المعانی، تهران، انتشارات جهان، بی تا، ج ۳۰، ص ۱۶۷.
۱۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۳.
۱۲. همان، ج ۴، ص ۱۴۴.
۱۳. صالحی شامی، سبیل الهدی والرشاد، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴هـ، ج ۲، ص ۵۹.
۱۴. سیوطی، الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۳.
۱۵. ابن هشام، سیرة النبی، مکتبۂ محور علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ق، بی جا، ج ۱، ص ۱۰۷: تاریخ طبری، بیروت، موسسة الاعلمی، بی تا، ج ۱، ص ۵۷۸.
۱۶. طبری، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۷۵.
۱۷. همان، ج ۱، ص ۵۷۸.
۱۸. صالحی شامی، سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۶۰.
۱۹. همان.
۲۰. هیشمی، نورالدین، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۲۵۵.
۲۱. آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۳۰، ص ۱۶۷.
۲۲. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۹.
۲۳. صالحی شامی، سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۶۲.
۲۴. سیوطی، همان.
۲۵. همان.
۲۶. سیوطی، همان، ج ۴، ص ۳۶۹.
۲۷. همان.
۲۸. آلوسی، همان.
۲۹. محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۱.
۳۰. صالحی شامی، سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۶۰.
۳۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۹.
۳۲. صالحی شامی، همان، ص ۸۹.
۳۳. سیوطی، همان، ج ۶ ص ۳۶۹.
۳۴. طبری، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۷۶.
۳۵. همان، ص ۵۷۴.

طبر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۷۶

۳۶. سبیل الهدی والرشاد، ص ۶۰.
۳۷. طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲.
۳۸. الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۹.
۳۹. سبیل الهدی والرشاد، ص ۶۰.
۴۰. همان.
۴۱. ابن هشام، سیرة النبی، ج ۱، ص ۱۰۷.
۴۲. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۵.
۴۳. سیوطی، الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۹.
۴۴. قاضی عیاضی، الشفا، ج ۱، ص ۱۹۳.
۴۵. ابن هشام، سیرة النبی، ج ۱، ص ۱۰۷.
۴۶. همان.
۴۷. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۵.
۴۸. ابن ابی الدنیا، کتاب الهواتف، بی جا، بی نا، بی تا، ص ۱۹.
۴۹. صالحی شامی، سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۶۰.
۵۰. سیوطی، همان، ج ۶ ص ۳۶۳.
۵۱. روح المعانی، همان، ج ۳۰، ص ۱۶۶.
۵۲. طبری، تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۷۸.
۵۳. همان، ج ۱، ص ۵۷۶.
۵۴. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
۵۵. الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۹.
۵۶. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۴.
۵۷. صالحی شامی، همان، ص ۶.
۵۸. طبری، همان، ج ۱، ص ۵۷۴.
۵۹. همان.
۶۰. سیوطی، همان، ج ۴، ص ۱۳۹.
۶۱. بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۹۱.
۶۲. سیوطی، همان، ج ۶ ص ۳۶۳.
۶۳. سیوطی، همان، ص ۱۴۴.
۶۴. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۷۵.
۶۵. سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۶۰.
۶۶. ابن ابی الدنیا، کتاب الهواتف، ص ۱۹.
۶۷. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۹.
۶۸. سبیل الهدی والرشاد، ج ۱، ص ۳۸۸.
۶۹. الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۴۴.
۷۰. طبرانی، احمد، المعجم الکبیر، قاهره، مکتبة ابن تیمیة، بی تا، ج ۶ ص ۲۳۰.
۷۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۳؛ ربلی، ابن ابی الفتح، کشف القمعة، ج ۱، ص ۲۲.
۷۲. صالحی شامی، سبیل الهدی والرشاد، ج ۱، ص ۳۸۸.

٧٣. همان، ج ٢، ص ٥٠.
٧٤. عاملي، جعفر مرتضى، الصحيح من سيرة النبي الاعظم، بيروت، دارالهادى، ١٤١٥ق، ج ٢، ص ٦٧.
٧٥. راوندى، قطب الدين، الخرائج والجرائح، ج ٣، ص ١٠٦٧.
٧٦. روح المعاني، ج ٣٠، ص ١٦٧.
٧٧. اضواء على السنة المحمدية، قم، مؤسسه انصاريان، ١٤١٦ق، ص ١٩٣ - ١٩٤.
٧٨. مجمع البيان، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٥ق، ج ٦، ص ٢١٥.
٧٩. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ٢، ص ٨٩.
٨٠. ابراهيم: ٢٢.
٨١. نحل: ٩٩.
٨٢. حجر: ٣٩-٤٢.
٨٣. اضواء على السنة المحمدية، ص ١٩٣.
٨٤. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ٢، ص ٨٨.
٨٥. روح المعاني، ج ٣٠، ص ١٦٦.
٨٦. الميزان، قم، منشورات جامعة المدرسين، بي تا، ج ١٣، ص ٣٤.
٨٧. صالحى شامى، سبل الهدى والرشاد، ص ٦٠.
٨٨. صحيح مسلم، ج ١، ص ١٠١.
٨٩. صحيح البخارى، ج ٤، ص ٩٤.
٩٠. اضواء على السنة المحمدية، ص ١٩١.
٩١. همان.
٩٢. همان، ص ١٩١ - ١٩٣.
٩٣. الصحيح من السيرة النبي الاعظم، ج ٢، ص ٨٩ - ٩٠.
٩٤. طبرسى، مجمع البيان، ج ١٠، ص ٧٦٩، ٧٧٠.
٩٥. طبرسى، همان.
٩٦. زمر: ٢٢.
٩٧. شعراء: ١١ - ١٢.
٩٨. تفهيم القرآن، ج ٦، ص ٣٧٨ - ٣٧٩.
٩٩. همان.
١٠٠. انعام: ١٢٥.
١٠١. زمر: ٢٢.
١٠٢. هود: ١٢.
١٠٣. تفسير القمى، قم، مؤسسة دارالكتاب، ١٤٠٤ق، ج ١٠، ص ٣٢٤؛ طوسى، الامالى، قم، دارالثقافة، ١٤١٤ق؛ مجلسى، بحار الانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، ج ٩، ص ١٠٤.
١٠٤. حجر: ٩.
١٠٥. شعراء: ١١ - ١٣.
١٠٦. طه: ٢٤.

طهر

سال پنجم - شماره ٢٠ - زمستان ١٣٨٥

٧٨

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایگاه جامع علوم انسانی

۱۰۷. طه: ۲۵ - ۳۴.

۱۰۸. همان.

۱۰۹. قصص: ۳۵.

۱۱۰. فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۵، ج ۲، ص ۲۸؛ نیشابوری، نظام‌السدین، غرائب القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۶، ج ۲، ص ۶۰۵ و ۶۰۶؛ حسانی، حاکم، شواهد التنزیل، تحقیق، محمدباقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۱ق، بی‌جا، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۱۱۱. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۸، ج ۴، ص ۲۸۸؛ ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، المكتبة العربیة، ۱۹۹۹ق، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ طبرانی، المعجم الاوسط، دارالحرمین، بی‌تا، بی‌جا، ج ۶، ص ۲۱۸؛ جصاص، ابوبکر، احکام القرآن، مکه، المكتبة التجاریة، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۲۵؛ واحدی، علی، اسباب النزول، ریاض، دارالثقافة الاسلامیة، ۱۹۸۴، ص ۱۶۲؛ زمخشری، محمود، الکشاف، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴۷.

۱۱۲. المعیار والموازنه، تهران: دارالمعرفة و الهدی، ۱۹۸۱، ص ۷۱.

۱۱۳. بخاری، محمدبن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۶ ص ۸۷؛ سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، ج ۶ ص ۳۶۳.

۱۱۴. سیوطی، همان.

۱۱۵. همان.

۱۱۶. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۴.

۱۱۷. روح المعانی، ج ۳، ص ۱۶۹.

۱۱۸. یونس: ۱۶.

۱۱۹. آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۷۲.

۱۲۰. همان.

۱۲۱. همان.

۱۲۲. همان.

۱۲۳. آلوسی، محمود، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۶۵. البته وی به بقای نسبت داده است.

۱۲۴. میزان، ج ۲، ص ۵۲۹.

۱۲۵. هود: ۱۲.

۱۲۶. حجر: ۹.

۱۲۷. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸.

۱۲۸. میزان، ج ۵، ذیل سوره.

۱۲۹. مشهدی، محمد، تفسیر کنز الدقائق، تهران، موسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة والاشاد

الاسلامی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۴، ص ۳۳۳.

۱۳۰. همان.

۱۳۱. همان، ص ۳۳۶.

۱۳۲. همان.

۱۳۳. همان، ص ۳۳۷.

۱۳۴. همان، ص ۳۳۶.

۱۳۵. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۵۰؛ رازی، ابوالفتح، روض الجنان، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۳۲۱.

۱۳۶. مریم: ۳۰.
۱۳۷. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۹۳ - ۱۹۵.
۱۳۸. بیجی، عبدالرحمن، شرح المواقف، تحقیق، جرجانی، شریف علی، بی نا، بی جا، ج ۷، ص ۱۶۵؛
عجلونی، اسماعیل، كشف الحفا، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق، بی جا، ج ۲، ص ۱۲۹؛ باقلانی، ابوبکر،
اعجاز القرآن، مصر، دارالمعارف، بی تا، ص ۵۸.
۱۳۹. المستدرک، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۶۰۹.
۱۴۰. تحفة الاحوذی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق، ج ۱۰، ص ۵۶.
۱۴۱. النصف، دارالفکر، ۱۴۰۹ق، بی جا، ج ۸، ص ۴۳۸.
۱۴۲. المعجم الكبير، ج ۲۰، ص ۳۵۳.
۱۴۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۴؛ جامع الصغير، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۲۹۶.
۱۴۴. كنز العمال، بیروت، مؤسسة الرسالة، بی تا، ج ۱۱، ص ۴۰۹.
۱۴۵. كشف الحفا، ج ۲، ص ۱۲۹.
۱۴۶. فتح القدير، عالم الکتب، بی جا، بی تا، ج ۴، ص ۲۶۷.
۱۴۷. الطبقات الكبرى، بیروت، دارصادر، بی تا، ج ۷، ص ۶۰.
۱۴۸. التاريخ الكبير، ديار بكر، المكتبة الاسلامية، بی تا، ج ۷، ص ۳۷۴.
۱۴۹. اسد الغابة، تهران، انتشارات اسماعيليان، ج ۳، ص ۱۳۲.
۱۵۰. تهذيب الكمال، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۱۱۰.
۱۵۱. سير اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۱۱۰.
۱۵۲. الاصابة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۱۸۹.
۱۵۳. السيرة النبوية، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۶ق، ج ۱، ص ۲۸۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طوبی

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵